



**Course Title:** English For Managers (Virtual Communication Approach)

**Section Title:** American Language Course Book 2200 – Student Glossary – UNIT 2210

**Unit No:** 2210 **Tags:** American Language Course, UNIT 2210, Glossary

<b>Where've you been?</b>	کجا بوده‌ای؟ کجایی تو؟!	<b>Tasty</b>	خوشمزه
<b>I've been looking for you.</b>	داشتم دنبالت می گشتم.	<b>Discover</b>	فهمیدن، متوجه شدن
<b>How was the trip?</b>	رسیدن به خیر! یک نوع احوالپرسی که در هنگام رسیدن از سفر به مسافر گفته می شود.	<b>Keep the date</b>	به قرار رسیدن
<b>Run into</b>	[به طور اتفاقی و ناگهانی] مواجه شدن	<b>Upon = on</b>	بر روی
<b>Bumpy</b>	پر دست انداز، پر تکان (پرواز)	<b>Agree upon = Agree on</b>	بر روی چیزی توافق کردن
<b>Bounce</b>	جهش یافتن، ورجستن (مانند توپی که به دیوار برخورد و برگردد.) برگشت خوردن چک بی محل، بالا و پایین شدن	<b>What's up?</b>	چطورید؟ چه خبر؟ (به عنوان یک احوالپرسی دوستانه و برای پرسیدن از کسی که حالشان چطور است و چه اتفاقی می افتد استفاده می شود.)
<b>Bounced around a little, I guess.</b>	فکر می کنم [در پرواز و به خاطر تکانهای هواپیما] یک کم بالا و پایین شدید.	<b>Something must be up.</b>	باید یه خبری باشه.
<b>Rough</b>	پر تلاطم، پر تکان (پرواز)	<b>Major</b>	سرگرد، درجه نظامی بالاتر از سروان و پایتتر از سرهنگ
<b>Come over</b>	به منزل کسی رفتن	<b>Rush</b>	شتاب کردن، با عجله و شتاب رفتن
<b>Say (Interj.)</b>	آره... آهان... حرف ندا	<b>Afire</b>	متلهب، شعله ور، سوزان
<b>Swell</b>	عالی، معرکه	<b>The major just rushed out like a house afire.</b>	سرگرد همین الان با شتاب پرید بیرون مثل کسی که خونهایش آتش گرفته.
<b>Say, that sounds swell.</b>	آره، عالی. معرکه است.	<b>Something's up over there.</b>	اونجا یه خبریه.
<b>Make</b>	آمدن، موفق شدن، دست یافتن	<b>Give someone a ring</b>	به کسی تلفن زدن
<b>Can't make it Friday.</b>	جمعه نمی تونم بیام.	<b>The other day (night)</b>	اخیراً، چند روز پیش، چند شب پیش
<b>Make</b>	کردن، جا به جا کردن	<b>Bob gave us a ring the other night when he got to the station.</b>	باب وقتی چند شب پیش رسید به ایستگاه به ما زنگ زد.
<b>Can you make it Saturday?</b>	می تونی بذاری برای شنبه؟ می تونی جا به جا کنی برای شنبه؟	<b>Warning light</b>	چراغ هشدار
<b>Punctual (adj.)</b>	سر وقت، آدم خوش قول و دقیق	<b>Flash</b>	فروزان شدن، درخشیدن، چشمک زدن
<b>Punctuality (n.)</b>	خوش قولی، سر وقت بودن	<b>Did the warning light flash on?</b>	آیا چراغ هشدار روشن شد؟
<b>Lesser</b>	کمتر، پایتتر	<b>Experiment</b>	آزمایش
<b>Degree</b>	درجه، مرتبه	<b>Is this experiment a dangerous one?</b>	آیا این یک آزمایش خطرناک است؟
<b>To a lesser degree</b>	در یک مرتبه پایتتر	<b>I won't be able to make it this weekend.</b>	این آخر هفته نمی تونم بیام.
<b>Require</b>	نیاز داشتن	<b>I'm afraid I have to be going now.</b>	متأسفانه الان باید بروم.
<b>On the part of</b>	از سمت، از طرف، از سوی	<b>Contrast</b>	مقایسه کردن (برای نشان دادن تفاوتها)
<b>Host</b>	میزبان (آقا)	<b>Drop in</b>	به منزل کسی رفتن، سر زدن
<b>Hostess</b>	میزبان (خانم)	<b>Can you drop in sometime this weekend?</b>	آیا یک وقتی در این آخر هفته می تونید تشریف بیارید؟
<b>Meal</b>	غذا		
<b>Preparation</b>	آماده سازی		
<b>The best of</b>	بهترین، برترین		
<b>The best of cooks</b>	بهترین آشپزها		



**Course Title:** English For Managers (Virtual Communication Approach)

**Section Title:** American Language Course Book 2200 – Student Glossary – UNIT 2210

**Unit No:** 2210 **Tags:** American Language Course, UNIT 2210, Glossary

<b>Rain check</b>	یه مهلت دیگر، در اصل به معنی بلیتی است که برای استفاده بعدی هنگامی که یک برنامه ورزشی یا سایر رویدادهای فضای باز به دلیل باران قطع یا به تعویق می افتد داده می شود.	<b>Air offers resistance to the movement of objects through it.</b>	هوا [نسبت] به حرکت اشیاء از میان خود مقاومت نشان می دهد.
<b>I wish you'd give me a rain check, though.</b>	اما ای کاش شما به من یک مهلت دیگری را می دادید.	<b>Resist</b>	ایستادگی کردن، مقاومت کردن
<b>Get-together</b>	دور همی، تجمع اقوام یا دوستان کنار هم	<b>A strong wind will resist the movement of an automobile.</b>	باد شدید [در برابر] حرکت خودرو مقاومت نشان می دهد.
<b>To be fine</b>	او کی بودن، مشکلی نداشتن	<b>Meet</b>	مواجه شدن، برخورد کردن
<b>I'm sure it'll be fine, though.</b>	اما من مطمئناً مشکلی ندارم.	<b>When an object falls through air, it meets air resistance.</b>	هنگامی که یک شیء در داخل هوا سقوط می کند، با مقاومت هوا مواجه می شود.
<b>It's nice of you to ask us.</b>	(در این درس) خیلی لطف کردید که ما را دعوت کردید.	<b>Velocity</b>	سرعت
<b>Record</b>	لوح موسیقی، صفحه گرامافون	<b>Fall</b>	سقوط، پایین آمدن، نازل شدن
<b>Collection</b>	مجموعه، کلکسیون	<b>The resistance increases as the velocity of the fall increases.</b>	هنگامی که سرعت سقوط افزایش می یابد، مقاومت [نیز] بیشتر می شود.
<b>I've been told you have quite a collection of records.</b>	به من گفته شده است (خبر دارم) که شما یک کلکسیون بزرگ از صفحات گرامافون موسیقی دارید.	<b>Up to</b>	تا
<b>Collect</b>	جمع آوری کردن، گرد هم آوردن	<b>The velocity of the fall increases up to a certain point.</b>	سرعت سقوط تا یک نقطه مشخص افزایش می یابد.
<b>I collect records, myself.</b>	من خودم صفحات گرامافون را جمع آوری می کنم.	<b>Body</b>	جسم
<b>Keep</b>	نگهداشتن	<b>When a body falls through air, it meets the resistance of the air.</b>	وقتی که یک جسم در داخل هوا سقوط می کند، با مقاومت هوا روبرو می شود.
<b>Up</b>	بیدار	<b>Limit</b>	حد، مرز، انتها درجه
<b>I don't want to keep you up.</b>	نمی خوام شما رو بیدار نگه دارم.	<b>Is there a limit to the increase in velocity?</b>	آیا حدی برای افزایش سرعت وجود دارد؟
<b>Exaggerate</b>	اغراق کردن، غلو کردن، مبالغه کردن، تشدید کردن	<b>Solo (v.)</b>	به تنهایی [و بدون کمک استاد خلبان] خلبانی کردن
<b>Report</b>	حاضر شدن، اعلام حضور کردن (در ارتش)	<b>Is he going to solo soon?</b>	آیا او به زودی سولو (به تنهایی) خواهد کرد؟
<b>We don't have to report for class tomorrow.</b>	فردا لازم نیست ما در کلاس حاضر شویم.	<b>Inspection</b>	بازرسی
<b>Hangar</b>	آشیانه هواپیماها	<b>Follow</b>	اطاعت کردن، پیروی کردن، دنبال کردن
<b>Almost</b>	تقریباً، گاهی این قید به معنی این است که نزدیک بود اتفاقی بیفتد ولی نیفتاد.	<b>Instruction</b>	دستورالعمل، دستور
<b>I almost ran out of gas.</b>	نزدیک بود بنزین تموم کنم.	<b>Direction</b>	دستورالعمل، راهنمایی، رهنمود
<b>Offer</b>	پیشنهاد دادن، از خود نشان دادن، بروز دادن	<b>Technical</b>	فنی
<b>Resistance</b>	مقاومت، ایستادگی	<b>Order</b>	دستور
<b>Through</b>	از میان، لا به لای	<b>Wrench</b>	آچار
		<b>Observe</b>	مشاهده کردن
		<b>Cut off</b>	خاموش کردن



**Course Title:** English For Managers (Virtual Communication Approach)

**Section Title:** American Language Course Book 2200 – Student Glossary – UNIT 2210

**Unit No:** 2210 **Tags:** American Language Course, UNIT 2210, Glossary

<b>Always cut off the engine.</b>	همیشه موتور را خاموش نمایید.	<b>Distinct</b>	مشخص، معین
<b>Remove</b>	جدا کردن، کندن	<b>Distinctly</b>	بطور مشخص، به وضوح
<b>Take off = remove</b>	کندن، جدا کردن	<b>Out there</b>	در آنجا
<b>Replace</b>	عوض کردن، جایگزین کردن	<b>He bought a nice house out there.</b>	او منزل خوبی در آنجا خرید.
<b>Tool</b>	ابزار	<b>Art gallery</b>	نگارخانه
<b>Steel</b>	فولاد، آهن	<b>Over (there)</b>	در آنجا
<b>Brush</b>	فرچه، برس	<b>There's one over near the university.</b>	یه دونه اونجا هست؛ نزدیک دانشگاه.
<b>Steel brush</b>	فرچه سیمی	<b>Modern art gallery</b>	نمایشگاه هنرهای معاصر
<b>Connection</b>	اتصال، نقطه اتصال	<b>What is the climate like here?</b>	آب و هوا چگونه اینجا؟
<b>Except</b>	به جز، الا	<b>Hold</b>	برگزار کردن
<b>Grease</b>	گریس، چربی	<b>The meeting will be held in Room C.</b>	جلسه در اتاق C برگزار خواهد شد.
<b>Screw</b>	پیچ	<b>Semester</b>	ترم تحصیلی
<b>Bolt</b>	مهره	<b>Assign</b>	منصوب شدن
<b>There (Interj.)</b>	(حرف ندا) بیا، ببین، بفرما	<b>Position</b>	پست، جایگاه سازمانی
<b>Screwdriver</b>	پیچ گوشتی	<b>Mr. Barton has been assigned to a new position.</b>	آقای بارتون به یک پست جدید منصوب شده است.
<b>Damage</b>	خراب کردن، آسیب زدن	<b>Campaign</b>	کارزار تبلیغاتی (تجاری یا سیاسی)
<b>Pliers</b>	انبردست (این کلمه همانند کلمه قیچی و شلوار همیشه به صورت جمع به کار می رود).	<b>Conduct</b>	اجرا کردن، انجام دادن
<b>Loosen</b>	شل کردن (پیچ و مهره)، گشاد کردن	<b>Assistant</b>	دستیار، کمک، معاون
<b>Come off</b>	بیرون آمدن	<b>Assistant manager</b>	معاون مدیر
<b>Give someone a hand</b>	به کسی کمک کردن	<b>Deadline</b>	ضرب الاجل، مهلت مقرر
<b>I'll give you a hand.</b>	بذار کمکت کنم.	<b>Catch on</b>	فهمیدن، یاد گرفتن
<b>Pretty</b>	خیلی	<b>He can catch on pretty fast.</b>	او می تواند خیلی سریع یاد بگیرد.
<b>It's pretty heavy.</b>	خیلی سنگینه.	<b>Catch up</b>	رسیدن به بقیه، عقب نیفتادن (از کلاس)
<b>It's all clean.</b>	کاملاً تمیزه.	<b>John is catching up with the rest of the class.</b>	جان داره پا به پای بقیه کلاس جلو می ره. جان عقب نیفتاده از کلاس.
<b>Badly</b>	بدجور، به شکل بد	<b>Hack</b>	موفق شدن، با موفقیت کاری را انجام دادن
<b>Worn</b>	کهنه، مندرس و به درد نخور	<b>He can hack if he tries.</b>	اگر سعی کند می تواند موفق شود.
<b>It's too badly worn for us to repair it.</b>	این [قطعه] آنقدر بدجور کهنه و خراب شده که ما نمی تونیم تعمیرش کنیم.	<b>Sustain</b>	تداوم یافتن
<b>The first thing</b>	اول وقت، اول از همه	<b>Oxygen is necessary to sustain life.</b>	اکسیژن برای تداوم حیات ضروری است.
<b>Come back here the first thing tomorrow morning.</b>	فردا صبح اول وقت اینجا باش.	<b>Much like</b>	بسیار شبیه
<b>Object to</b>	اعتراض کردن به، قبول نکردن		
<b>Instead of</b>	به جای، در عوض		



**Course Title:** English For Managers (Virtual Communication Approach)

**Section Title:** American Language Course Book 2200 – Student Glossary – UNIT 2210

**Unit No:** 2210

**Tags:** American Language Course, UNIT 2210, Glossary

**The body uses oxygen** بدن بسیار شبیه به موتور احتراق درون سوز

**much like an internal combustion engine.** اکسیژن را استفاده می کند.

**Combine** ترکیب شدن

**Compound** ترکیب

**Lung** شش، ریه

**The body gets oxygen by** بدن با داخل کردن هوا به داخل

**breathing air through the lungs.** ششها اکسیژن به دست می آورد.

**Breathe in** نفس کشیدن به داخل، عمل دم انجام دادن، استنشاق کردن

**Inhalation** استنشاق

**Suction** مکش، بادکش

**Push** هل دادن، واداشتن، وادار کردن،

بردن

**The lungs push oxygen** ششها اکسیژن را به داخل خون می برند.

**into the blood.**

**Available** در دسترس

**Oxygen pressure makes** فشار اکسیژن، اکسیژن را در دسترس

**oxygen available to the** خون قرار می دهد.

**blood.**

**Breathe out** بیرون دمیدن، بازدمیدن

**Exhalation** بازدم، بیرون دادن نفس

**Muscle** ماهیچه

**Carry** حمل کردن، بردن